

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه یازدهم ۱۳۸۷/۰۲/۰۸

موضوع: مباحثی پیرامون اقوال و آراء شیعه بر شهادت ثالثه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله ما روز گذشته در ادامه آراء و اقوال فقهای شیعه (رضوان الله عليهم اجمعين) در رابطه با شهادت ثالثه به نظریه «مرحوم علامه مجلسی» متوفای ۱۱۱۰ هجری رسیدیم. ایشان در کتاب «بحار الانوار» جلد ۸۱ صفحه ۱۱۱ مفصل در این زمینه بحث کرده است.

ما گفتیم که ایشان ابتدا شهادت ثالثه را از اجزاء مستحبی در اذان می‌شمارد و می‌گوید:

«لا یبعد کون الشهادة بالولاية من الأجزاء المستحبة للأذان»

سپس روایاتی را از کتاب «الإحتجاج» اثر «طبرسی» نقل می‌کند که قبلاً گفتیم:

«فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع»

الإحتجاج على أهل اللجاج، نویسنده: طبرسی، احمد بن علی، محقق / مصحح: خراسان، محمد باقر، ج ۱،

ص ۱۵۸، باب احتجاجة ع على جماعة كثيرة من المهاجرين و الأنصار لما تذاكروا فضلهم بما قال رسول

الله ص من النص عليه و غيره من القول الجميل

بعد می‌گوید: این حدیث دلالت بر استحباب عمومی می‌کند. به بیان دیگر در هر جایی که توحید و رسالت بیاید و

نام امیرالمؤمنین هم باید بیاید و اذان هم یکی از مصادیق این عام است.

ایشان در آخر می‌فرماید: اگر مؤذن «أشهد أن عليا ولي الله» نه به قصد جزئیت، بلکه به قصد برکت او گنهکار نیست.

ما گفتیم که این سه نوع سخن گفتن از «علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه)» مقداری کم لطفی از ایشان است.

ایشان ابتدا می‌گویند: "شهادت ثالته یکی از اجزاء مستحبی اذان است." اگر شهادت ثالته یکی از اجزاء مستحبی اذان است، دیگر معنا ندارد که انسان به قصد جزئیت نگوید و به قصد برکت بگوید.

اگر شما شهادت ثالته را جزء فصول اذان می‌دانید، اینکه ما قصد جزئیت نکنیم یا اگر عموماتی داریم که اذان یکی از مصادیق آن عموم هست دیگر به قصد ورود باید گفت؛ نه به قصد برکت! سپس می‌نویسد:

«هذا من أشرف الأدعية و الأذكار»

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۸۱،

ص ۱۱۱ - ۱۱۲، ج ۷

بحث ما روی این نیست که شهادت ثالته از اشرف ادعیه هست یا از اشرف ادعیه نیست. در آن هیچ شکی نیست، زیرا «شیخ صدوق» هم که این را بدعت می‌داند و می‌گوید: "یکی از آثار «مفوضة» است"، می‌گوید:

«أشهد أن أمير المؤمنين» حق است و در آن شکی ندارد.

بنابراین گفتیم در قلم «مرحوم علامه مجلسی» لغزشی بوده است که «لا یخفی». ما گفتیم که «علامه مجلسی» محدث است و در بعضی از موارد هم وارد فقه الحدیث می‌شود.

خیلی گلابه نیست، اما «مرحوم بحرانی» صاحب کتاب «الحدائق الناضرة» با آن سعه اطلاعش در فقه و مباحث عمیق فقه استدلالی در «حدائق» فرمایش «مرحوم علامه مجلسی» را بدون هیچگونه نقدی نقل می‌کند. ایشان می‌گویند:

«هو جيد»

الحدائق الناضرة، نویسنده: المحقق البحرانی، ج ۸، ص ۱۱۴، باب الخامس

ما نمی‌دانیم «جید» به کجا برمی‌گردد؛ آیا «من أشرف الأدعية و الأذکار» است؟! آیا چنین است که به قصد برکت بگوییم، نه به قصد جزئیت؟! آیا باید بگوییم که شهادت ثالثه یکی از اجزاء مستحبی اذان و اقامه است؟! ما از «مرحوم بحرانی» این انتظار را نداریم.

«وحید بهبهانی» متوفای ۱۲۰۶ هجری صراحت دارند بر اینکه گفتن شهادت ثالثه یکی از مستحبات اذان و اقامه است.

بعد از او «مرحوم سید بحر العلوم» بود. ایشان کتابی به نام «الدرّة النجفیه» دارند که در آنجا مباحث فقهی را به صورت شعر درآورده است. بنده آدرس صفحات این کتاب را نداشتم، اما «صاحب جواهر» نظر ایشان را در «جواهر الکلام» جلد ۹ صفحه ۸۷ نقل می‌کند و می‌نویسد:

«وأكمل الشهادتين بالتی \* قد أكمل الدين بها فی الملة

وأنها مثل الصلاة خارجه \* عن الخصوص بالعموم والجهه»

الدرّة النجفیه، نویسنده: السید مهدی بحر العلوم، ص ۱۱۱، باب السنن والآداب

جواهر الکلام، نویسنده: الشیخ الجواهری، ج ۹، ص ۸۷، باب فی کیفیت الأذان

این شعر مفصل است. ایشان زمانی که در رابطه با صلوات بر محمد و آل محمد (صلوان الله عليهم اجمعين) بحث می‌کند، می‌گوید:

"شهادتین را در اذان و اقامه کامل کنید با آنچه دین به آن کامل شد که مراد شهادت بر ولایت است. شهادت بر ولایت مثل صلوات بر پیغمبر اکرم بعد از «أشهد أن محمداً رسول الله» خارج از اذان است. ما دلیل خاصی نداریم، اما عموماتی داریم که شامل آن می‌شود."

در پایان بحث به نظریه فقیه فرزانه «شیخ جعفر کاشف الغطاء» رسیدیم که یکی از فقهای توانمند و متضلع در فقه است. شاید ما در طول تاریخ پانزده اشخاصی همانند «مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله تعالی علیه)» را کم داریم.

ایشان که متوفای ۱۲۲۸ هجری است، در اوایل کتاب «کشف الغطاء» جلد اول صفحه ۵۳ مطلبی می‌آورد مبنی بر اینکه مستحب است ذکر نام امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) هرکجا نام پیغمبر اکرم ذکر شود. ایشان در صفحه ۲۲۷ می‌گوید:

«ومن قصد ذکر أمير المؤمنين عليه السلام لظاهر شانه أو لمجرد رجحانه لذاته إذ مع ذكر رب العالمين أو ذكر سيد المرسلين كما روی ذلك فيه وفي باقي الأئمة الطاهرين أو الرد على المخالفين واراغام أنوف المعاندين أئيب على ذلك»

حال به خاطر اینکه شهادت بر ولایت رجحان ذاتی دارد، صرفنظر از روایاتی که ما در اذان داریم شأنیت امیرالمؤمنین و مقام امیرالمؤمنین ذاتاً اقتضا می‌کند که ما نام حضرت را در اذان و اقامه ببریم یا به خاطر بعضی از روایاتی که در این زمینه داریم قطعاً پاداش و ثواب دارد.

ایشان در صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸ مفصل وارد بحث می‌شود. عزیزان به تعبیر ایشان دقت کنند. بعضی از عبارتهای ایشان عبارتهای سنگینی است. عبارتهای کتاب «کشف الغطاء» از عبارتهای مکاسب در بسیاری موارد مشکل‌تر است.

«ثم إن خروجه من الاذان من المقطوع به»

خروج شهادت ثلثه از اذان از قطعیات است.

عزیزان دقت کنند که حتی بزرگان ما در قرن سیزدهم هم نسبت به شهادت ثلثه نظری که امروز فقهای ما دارند، ندارند.

«لإجماع الامامية من غير نكير»

این نظریه اجماع امامیه است بدون اینکه کسی آن را انکار کند.

«حتى لم يذكره ذاکر بکتاب ولا فاه به أحد من قدماء الأصحاب»

طوری که این قضیه را هیچ نویسنده فقهی در کتاب فقهی اش نیاورده و احدی از فقهای گذشته آن را به زبان نیاورده است.

«ولأنه وضع لشعائر الاسلام دون الايمان»

اذان برای شعائر اسلام، نه شعائر ایمان.

اذان برای این است که شعار اسلام را اعلام کند، نه اینکه شعار شیعه را اعلام کند.

«و لذا ترک فیہ ذکر باقی الأئمة علیهم السلام»

بنابراین بعضی افراد که شهادت ثلثه را می‌گویند، نام دیگر ائمه را نمی‌آورند.

اگر واقعاً اذان شعار شیعه بود، باید نام تمام ائمه اطهار (علیهم السلام) در اذان گفته می‌شد.

«ولان أمير المؤمنين عليه السلام حين نزوله كان رعية للنبي صلى الله عليه وآله»

امیرالمؤمنین زمان نزول و تشریح اذان جزء رعایای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است.

«فلا يذكر على المنابر»

نام امیرالمؤمنین آن زمان بالای منابر گفته نمی‌شد.

حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) جزء خدمه پیغمبر اکرم بودند. همچنان که در روایت هم داریم:

«أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبْدِ مُحَمَّدٍ ص»

الكافی، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۱،

ص ۹۰، ح ۵

**پرسش:**

این نوع تعبیر با عقاید شیعه نمی‌سازد.

**پاسخ:**

عرض کردیم تعبیر «مرحوم کاشف الغطاء» است، ما نمی‌خواهیم از ایشان دفاع کنیم. من عرض کردم این تعبیر شاید مقداری تعبیر درستی نسبت به امیرالمؤمنین نباشد.

## پرسش:

شاید این تعبیر برای قبل از نصب به خلافت بوده؟

## پاسخ:

بحث سر «[کان رعیة للنبی](#)» است. بنده در جایی ندیدم که این تعبیر به کار برده شود و ائمه اطهار (علیهم السلام) بگویند امیرالمؤمنین از رعایای پیغمبر اکرم بوده است.

درست است علی بن ابی طالب هرچه دارد از پیغمبر اکرم دارد و منهای رسول اکرم هیچ نیست، اما با پیغمبر اکرم بوده و همیشه بوده و جدای از حضرت نبوده و نفس رسول الله است.

رسول گرامی اسلام می‌فرماید: "یا علی! جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به خداوند عالم است." مطالبی که ما نسبت به امیرالمؤمنین داریم فراوان است. پیغمبر اکرم در روایتی می‌فرماید:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ»

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲۵،

ص ۲۲، ح ۳۸

در خلقت اولین نور پیغمبر اکرم و نور امیرالمؤمنین با هم آفریده شدند. البته بنده در ذهنم هست وقتی سند روایت «[أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ ص](#)» را بررسی کردم، چنگی به دل نمی‌زد.

«مرحوم کلینی» این روایت را می‌آورد و چندین روایت در این زمینه داریم، اما طبق آنچه در ذهنم هست برای این روایت سندی نیافتم.

این روایت سند صحیح ندارد و بر فرض سند صحیح هم داشته باشد شاید صدور این روایت به این جهت بوده که جلوی بعضی از غلوها گرفته شود. شاید روایت «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ ص» هم درست نباشد.

عرض کردم ما نسبت به حضرت امیرالمؤمنین معتقدیم که هرچه دارد از پیغمبر اکرم دارد، همانطور که نور آفتاب هرچه دارد از آفتاب دارد. نور از آفتاب قابل انفکاک نیست؛ نمی‌توانیم آفتاب را بدون نور تصور کنیم و نور هم بدون آفتاب قابل تصور نیست. روایت:

«يا أحمد! لو لاك لما خلقت الأفلاك، و لو لا على لما خلقتك»

عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیده النساء إلى الإمام الجواد، نویسنده: بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، محقق / مصحح: موحد ابطحی اصفهانی، محمد باقر، ج ۱۱، ص ۴۴، باب (۴) باب أنه لما ذا لو لا فاطمة لما خلق النبي صلى الله عليه و آله و سلم و على عليه السلام؟

که توجیه می‌کنند که پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین مکمل یکدیگر هستند. همچنین آیه شریفه:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم.

سوره مائده (۵): آیه ۳

یا:

(يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)



ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای.

### سوره مائده (5): آیه 67

این جایگاه، جایگاهی بسیار بالاست و اگر ما از این جایگاه تعبیر به رعایا کنیم تعبیر رضایت بخشی نیست. البته چیزی به ذهن ما نمی‌رسد و به «مرحوم کاشف الغطاء» جسارت هم نمی‌کنیم.

مقام والی «مرحوم کاشف الغطاء» بسیار بالاتر از آن است که به آن جسارت شود، اما ما معتقدیم که تعبیری که بیان کردند تعبیر مأنوسی نیست. تا به حال از ائمه اطهار و بزرگان چنین تعبیری نسبت به امیرالمؤمنین دیده نشده است. ایشان سپس می‌نویسد:

«ولان ثبوت الوجوب للصلاة للمأمور بها موقوف على التوحيد والنبوة فقط»

ثبوت وجوب برای نمازی که خداوند امر کرده است، تنها به توحید و نبوت بستگی دارد.

این عبارت از آن قبیل عبارات پیچیده است و شبیه به عبارات تلگرافی «کفاية الأصول» است. معنای این عبارت این است که هرکسی «لا إله إلا الله» و «محمد رسول الله» بگوید، نماز بر او واجب است.

طبق این روایت نماز زمانی ثابت می‌شود که تنها توحید و نبوت بیاید. در اینجا دیگر ولایت شرط وجوب صلاة نیست.

«على أنه لو كان ظاهراً في مبدء الاسلام لكان في مبدء النبوة من الفترة ما كان في الختام»

علاوه بر این در اوایل نبوت آنچه برای مسلمانان در نماز یا اذان و اقامه واجب شده است، با آنچه در آخرت نبوت بوده همخوانی دارد.

طبق این عبارت چیزی در رابطه با نماز نبوده که اول نبوت واجب نشده باشد، اما در آخر نبوت بر نماز اضافه شده باشد. طبق این روایت هر چیزی که در آخر بوده است، در اول هم همین بوده است.

البته این فرمایش ایشان هم قابل مناقشه است، زیرا آنچه ما روایات متواتر داریم بر اینکه در اول اسلام تمام نمازها رکعتین رکعتین واجب شد. در روایات تفویض داریم که به تعبیر امام خمینی روایات متواتر است. به این روایات نمی‌توان متواتر گفت، اما مستفیض است. قطعاً در میان این روایات روایت صحیح وجود دارد.

«إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ دِينِهِ»

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، نویسنده: صفار، محمد بن حسن، محقق / مصحح:

کوچه باغی، محسن بن عباسعلی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۳

یکی از چیزهایی که ما باید زیاد روی آن کار کنیم، روایات تفویض است. اگر آقایان یادشان باشد آقای «غدیری» نامه‌ای خدمت امام خمینی نوشته بود. در ذهن دارم اوایل انقلاب سال ۱۳۶۴ بود. امام خمینی جواب بسیار تند به ایشان داد.

بنده بسیار کم دیدم امام خمینی چنین جواب تند به کسی بدهند، البته مقداری نسبت به آقای «غدیری» اغراق کرده بودند مبنی بر اینکه:

"من شما را فقیه می‌دانم، اما از شما بعید است که چنین حرف‌های بی‌اساس و بی‌پایه بزنید. چرا به روایات تفویض مراجعه نمی‌کنید؟ در روایات تفویض حق مطلب ادا شده و مطالب به قدری است که اذهان ما بشر به رسیدن عمق آن قضایا هم نمی‌رسد."

بنابراین روایات تفویض روایاتی بسیار اساسی است که باید روی آن کار شود. امروز هم متأسفانه در حوزه‌های علمیه بعضی از آخوندهای کج فکر دنبال تضعیف روایات تفویض یا ایجاد شبهه در آن هستند و یک سری مطالبی را در ذهن طلاب ایجاد می‌کنند.

این کارها عمدتاً به خاطر جهل ما طلاب به معارف دینی و معارف اهل بیت (علیهم السلام) یا فرهنگ شیعه است. هرکسی از راه می‌رسد حرف‌های اباطیلی را می‌اندازد. یکی از طلاب که خیلی زیاد عمیق کار نکرده‌اند، تصور می‌کنند که این مطالب حقیقت دارد.

جناب آقای «جواهری» کتابی به نام «المسائل الفقهية المعاصرة» داشتند که در آنجا تمام روایات تفویض را زیر سؤال برده است.

موقعیت ائمه اطهار (علیهم السلام) موقعیت بیان احکام در حد یک مراجع تقلید بودند. حال علم مراجع تقلید ما مقداری محدود است، اما علم ائمه اطهار مقداری بیشتر از مراجع بوده است.

ما نباید انتظار داشته باشیم تفکرات انحرافی ما که در حوزه در میان اساتید هست همانند امثال «سروش‌ها» و «کدیورها» که خارج از حوزه علمیه هستند یک سری اباطیلی را بیان کنند.

البته به حرف‌های ایشان جواب زیاد داده شده است. جناب آقای «سند» در کتابی به نام «الإمامة» چند صفحه نقد علمی دقیق کرده و الحق که حق مطلب را ادا کرده است.

خلاصه مطلب اینکه روایات تفویض از روایاتی است که باید بسیار روی آن کار شود. در آنجا بحث ولایت تشریحی پیغمبر اکرم و امام خیلی مفصل بیان شده است.

«إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ

أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ دِينِهِ»

سپس می‌گوید که خداوند عالم نماز را دو رکعت دو رکعت واجب کرده بود. پیغمبر اکرم در نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت افزود و در نماز مغرب هم یک رکعت افزود. این از محدوده و اختیارات ولایت تشریحی پیغمبر اکرم بود که خداوند به او تفویض کرده بود.

خداوند عالم مکه را حرم قرار داده بود و پیغمبر اکرم مدینه را هم بر او افزود. او چندین مورد از این موارد را می‌آورد، سپس در ذیل امام صادق می‌فرماید:

«وَفَوْضَ إِلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتُمْ هِيَ فَمَا فَوْضَ إِلَى نَبِيِّهِ فَقَدْ فَوْضَ  
إِلَيْنَا»

هرچه خداوند به پیغمبر اکرم تفویض کرده بود پیغمبر هم به امیرالمؤمنین تفویض کرد و هرچه بر علی بوده بر ما هم هست.

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، نویسنده: صفار، محمد بن حسن، محقق / مصحح:

کوچه باغی، محسن بن عباسعلی، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۱

این روایت بدان معنی است که آن ولایت تشریحی که خداوند عالم در پیغمبر اکرم «أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ» بوده است، ما ائمه اطهار هم داریم.

ولایت تشریحی ائمه اطهار (علیهم السلام) از مواردی است که در حوزه‌های ما تقریباً مظلوم است و روی آن خوب کار نمی‌شود.

دو سال پیش یکی از وهابی‌ها سؤالی پرسیده بود و من به دنبال این بودم که ببینم بزرگان ما در رابطه با ولایت تشریحی ائمه اطهار چقدر کار کردند، اما مجموعاً در سی‌دی‌ها و اینترنت بیش از سی صفحه مطلب پیدا نکردم.

بنده به ذهنم هست که از بعضی آقایان مراجع از جمله آیت الله العظمی وحید خراسانی هم در رابطه با ولایت تشریحی سؤال کردم و ایشان گفتند که این از قطعیات است. بنده از ایشان نمونه‌ای خواستم و ایشان تنها به یک نمونه ماجرای امام جواد اشاره کردند.

امام جواد (علیه السلام) در رابطه با خمس می‌فرماید:

«وَأِنَّمَا أُوجِبَتْ عَلَيْهِمُ الْخُمْسُ فِي سُنَّتِي هَذِهِ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»

وسائل الشیعة، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم

السلام، ج ۹، ص ۵۰۲، ح ۱۲۵۸۳

آقایان این روایت را یکی از مصادیق اعمال ولایت تشریحی ائمه اطهار می‌آورند. البته احتیاج است که روی این مسئله کارهای زیادتری صورت بگیرد، زیرا از آن قبیل سؤالاتی است که با یک ساعت و دو ساعت نمی‌شود انسان روی آن کار کند.

هرکدام از دوستان بتوانند در این زمینه مقاله زیبای علمی با استفاده از آیات و روایات و مصادیقی که در این زمینه بیان شده است بنویسند کار بسیار خوبی است.

«محمد بن عاشور» کتابی تحت عنوان «الولاية التكوينية و التشريعية للإمام» دارند. ایشان در این کتاب حدود سی یا چهل صفحه مطلب آورده است، اما مطالب ایشان چنگی به دل نمی‌زند.

بنده مطلب ایشان را مطلب علمی که انسان در حوزه بحث کند و خوب بتواند در این قضیه دفاع کند، نیافتم.

در ذهن دارم که آیت الله العظمی صافی گلپایگانی هم جزوه‌ای دارند که در آنجا حدود پنج صفحه مطلب در مورد ولایت تشریحی ائمه اطهار (علیهم السلام) بیان کردند.

البته «مرحوم اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه)» مشهور به «کمپانی» که از فقها، اصولیین، عرفا و فلاسفه بودند که یکی از شاگردان «آخوند خراسانی» بودند، کتابی در «شرح کفایه» دارند که از «کفایه» بسیار سخت‌تر و پیچیده‌تر است.

ایشان حاشیه‌ای بر کتاب «مکاسب» اثر «مرحوم شیخ انصاری» دارند که در بحث بیع معاطات و فضولی بحث ولایت مؤمنین و ولایت ائمه اطهار را می‌آورد. در آنجا به مناسبتی می‌نویسد:

«لهم الولاية المعنوية و السلطنة الباطنية على جميع الأمور التكوينية و التشريعية»

«مرحوم کمپانی» یکی از فقهای بنام شیعه است و ما مثل ایشان کم داریم. به قول «حاج آقا بزرگ تهرانی» فهمیدن عبارت «مرحوم کمپانی» از مصادیق «مما یختبر به الرجال» است. ایشان می‌نویسد:

«لهم الولاية المعنوية و السلطنة الباطنية على جميع الأمور التكوينية و التشريعية»

حاشیه کتاب مکاسب، نویسنده: اصفهانی، محمد حسین کمپانی، ج ۲، ص ۳۷۹، ح ۳۳۷

عبارت بسیار زیبا و سنگین است، اما در صورتی می‌توانیم امروزه این عبارت را به نمایش بگذاریم که مستند به آیات قرآن کریم و روایات قطعی‌های از ائمه اطهار (علیهم السلام) و موارد استعمال ولایت تشریحی باشد.

در ولایت تکوینی ما الی ماشاءالله داریم. ما شاید بیش از دویست مورد روایت داریم که ائمه اطهار (علیهم السلام) از ولایت تکوینی استفاده کردند، اما از ولایت تشریحی اطلاعات آنچنانی نتوانستیم پیدا کنیم.

زمانی که از بعضی بزرگواران سؤال کردم، دیدم در همین حد که ما به صورت پراکنده مطالبی را شنیده‌ایم مطالبی داریم. هرکدام از عزیزان بتوانند در این زمینه زحمت بکشند کاری ارزشمند است.

بنابراین فرمایش «مرحوم کاشف الغطاء» که می‌فرماید: در آخر نبوت همان بوده که در اول نبوت بوده و در نماز چیزی افزوده نشده، فرمایش مورد قبولی نیست. ایشان در ادامه می‌نویسند:

«ومن حاول جعله من شعائر الايمان فالزم به لذلك يلزمه ذكر الأئمة عليهم السلام»

فقهایی می‌خواهند اذان را که از شعائر اسلامی است جزو شعائر ایمانی قرار بدهند، چرا در کنار شهادت

ثالثه «أشهد أن الحسن و الحسين» و سایر اولیاء الله نمی‌گویند.

به بیان بهتر ایشان می‌نویسد که اگر این افراد واقعاً هدفشان شعائر ایمانی است، فقط علی بن ابی طالب به عنوان امام و ولی نیست؛ بلکه ائمه دیگر هم هستند.

**پرسش:**

بنابراین بقیه ائمه را هم باید بگوییم؟

**پاسخ:**

چند روز پیش شخصی می‌گفت که در اصفهان حضرت فاطمه زهرا را هم جزو حجج الله می‌آورند. شنیده‌ام که در مازندران عبارت «أشهد أن فاطمة عصمة الله» می‌آورند.

این ملاک نیست، بلکه ملاک این است که ما برای آن مستند روایی و عمل فقها را در طول این پانزده قرن پیدا کنیم.

«وقد أمر النبي صلى الله عليه وآله مكرراً من الله في نصبه للخلافة»

پیغمبر اکرم مأمور شده بود که مکرراً امیرالمؤمنین را به عنوان خلافت نصب کند.

این عبارت از عبارات بسیار پیچیده است.

«والنبي صلى الله عليه وآله يستعفى»

و پیغمبر اکرم از خداوند عالم طلب معذرت می‌کرد.

«حذرا من المنافقين»

زیرا از منافقین می‌ترسیدند.

«حتی جاءه التشدید من رب العالمین»

تا جایی که از جانب خداوند عالم تهدید آمد.

کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، نویسنده: الشیخ جعفر کاشف الغطاء، ج ۱، ص ۲۲۷، باب

الأول فی اعداد الفرائض الفرض الأصلی

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)

ما در این زمینه روایات متعددی داریم، اما سند درستی ندارد. در کتب اهل سنت «سیوطی» در کتاب «در المنثور» ذیل همین آیه از «ابن عباس» نقل می‌کند که پیغمبر در حجة الوداع در منی، عرفات و جاهای دیگر بارها دستور گرفتند که علی را برای خلافت نصب کند.

پیغمبر اکرم به جبرئیل فرمود: از قول من به خداوند عالم سلام برسان و بگو ما را در این زمینه ببخشند و عذر ما را بپذیرند، زیرا می‌ترسم که مردم مرا تکذیب کنند و بگویند که پیغمبر اکرم پسرعموی خود را برای خلافت بعد از خود نصب می‌کند.

ما اینطور روایات هفت یا هشت مورد داریم، اما روایتی که برای فقیهی همچون «کاشف الغطاء» مصدر اینطور فتوا و این تعبیر باشد، مقداری بعید است.

حال اگر «علامه امینی» بگویند زیاد مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا معمولاً از باب الزام خصم چنین مطالبی را مطرح می‌کنند؛ اما فردی همانند «کاشف الغطاء» در شهادت ثالثه این مطلب را مطرح کند بنده از مقام علمی ایشان این قضیه را بعید می‌دانم.



بنده بعید می‌دانم که نستجیر بالله از طرف خداوند عالم امر بیاید و پیغمبر اکرم از امر الهی سرپیچی کند. با این وجود بسیاری از کارها خراب می‌شود. این آقایان با این روایت کار را خراب می‌کنند.

**پرسش:**

شبيه به این مطلب را در آیه ۱۲ سوره هود « **فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک** » داریم

**پاسخ:**

«**لعلک**» به معنای "شاید" است. مثلاً "در ذهنت این چنین است". حال در ذهن تکلیف بر موارد ذهنی نیست، اما اینکه واقعاً خطورات ذهنی در آیات بیاید اصلاً عصمت را زیر سؤال می‌برد.

به طور کلی عصمت در اوامر الهی را زیر سؤال می‌برد، ولو امر هم امر مستحبی باشد. ما خودمان هم بارها در مقام محاجه و مناظره با وهابیت یا اهل سنت این روایت را می‌آوریم، اما هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. در جاهایی که بحث استدلال و دفاع از حق امیرالمؤمنین در برابر اهل سنت هست می‌گوییم، اما در بحث‌های فقهی که باید بسیار دقیق و ظریف بیان کنیم که حتی طلبه‌های ما از ما بپذیرند و ذهنشان مشوش نشود مقداری زیبنده نیست.

بنابراین این بزرگوار می‌فرماید که پیغمبر اکرم از خداوند طلب عفو می‌کردند که نمی‌توانند چنین چیزی را انجام دهند.

**«حذرا من المنافقین»**

«نعمان» بعد از آیه شریفه نصب امیرالمؤمنین برای خلافت گفت: یا رسول الله! کاری که شما می‌کنید از ناحیه خودتان هست یا از ناحیه خداوند است؟ ما به امر شما نماز خواندیم، حج رفتیم و کارهای دیگر را قبول کردیم و حال علی بن ابی طالب را به عنوان خلیفه نصب کردید.

پیغمبر اکرم فرمود: این امر از ناحیه خداوند است. «نعمان» گفت:

"خدایا اگر آنچه پیغمبر اکرم می‌فرماید حق است عذابی از آسمان نازل کن که من خلاص شوم، زیرا حال و حوصله تحمل علی بن ابی طالب را ندارم." یک مرتبه سنگی از آسمان فرود آمد که از سر او فرو رفت و از مقعد او بیرون آمد!

ما تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هرکه در افتاد ورافتاد

«نعمان» قبل از آنکه به شترش برسد، به هلاکت رسید. ما سند درستی برای این مطلب نتوانستیم پیدا کنیم. سندی که اهل سنت یا شیعه این قضیه را بیان کرده باشند پیدا نکردیم.

زمانی که در مقام استدلال با یک سنی یا وهابی بحث می‌کنیم، آنجا می‌گوییم و به همگان توصیه می‌کنیم که بگویند. ما مصادر متعددی برای آن داریم، اما اینکه بخواهیم در حوزه علمی در بحث‌های فقهی از آنها استفاده کنیم مقداری احتیاج به هزینه بیشتری دارد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته